هوالعلیم

انسان به‌واسطهٔ انقیاد و متابعت از حق مظهر جمیع اسماء و صفات الهی می شود

شرح حدیث عنوان بصری ـ تکلیف و تشریع ـ جلسه ۸۸

بیانات
آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

اعوذ باللَه من الشّيطان الرّجيم

بسمِ اللَه الرّحمن الرّحيم

الحمد للَه ربّ العالَمين

والصّلوة و السّلام على سيّدنا و نَبيّنا و حَبيب قُلوبنا و طَبيب نُفوسنا

ابى‌القاسم محمّد و على آل‌بيته الطّيّبين الطّاهرين

واللَعنة على أعدائهم اجمعين

در حديث شريف عنوان امام صادق عليه‌السّلام به عنوان می‌فرمايند: **وَ جُمْلَةُ اشْتِغَالِهِ فِيمَا أَمَرَهُ تَعَالَى بِهِ وَ يَنْهَاهُ عَنْهُ**. يک مؤمن تمام اشتغال او را يعنى آن اموری را که انجام می‌دهد و بطور کلّی تمام افعالی را که در طول شب و روز با آن افعال سر و کار دارد بايد در مسير اطاعت از الهی از اوامر الهی و نواهی الهی باشد از سر خود چيزی را کم و يا زياد نکند عرض شد. ديدگاههای متفاوتی نسبت به اين فقره وجود دارد از نظره اولی و ديدگاه اوّل صحبت راجع به تأثير و تأثّر، تأثير و تأثّر نفس است بر روی کارها و اذکارهائی که انسان انجام می‌دهد يک ارتباط مستقيمی بين کارهای ما و بين شکل‌پذيری نفس ما وجود دارد که ما نمی‌توانيم خود را از اين شکل‌پذيری رها کنيم. هر شخصی هر عملی را که انجام بدهد و يا اينکه انجام ندهد نفس او به يک شکل و به يک چهره‌ای در خواهد آمد و اينطور نيست که انسان به يک مرتبه و يک مرحله متوقّف باشد و افرادی که اهل فنّ هستند می‌توانند افراد را و خصوصيات افراد را و آن کيفيت نفس افراد را با توّجه به آن شکلی که به خود گرفته تشخيص بدهند و شخصيت آنها را ارزيابی کنند و اين مسئله حتی در چهره ظاهری افراد هم مشخّص است کاملًا اين مسئله ملموس است برای افرادی که اينها چشمان برزخی‌شان و ملکوتی‌شان باز شده و می‌توانند با توجّه به ملاکهائی که در دست دارند به خصوصيات روحی افراد پی ببرند و اين تأثير افعال و تخيلّات و افکار بر روی نفس يک مسئله‌ای است که اساس حرکت انسان را در اين دنيا تعيين می‌کند. يعنی اگر کسی می‌خواهد در اين دنيا قدمی بردارد نمی‌تواند خود را از قيد و بند کارهائی را که انجام می‌دهد رها کند اين امکان ندارد. در واقع حرکت در اين دنيا با سکون و عدم تعلّق به افعال و کردار و تخيلات اين مسئله جمع بين متناقضين است امکان ندارد. يک روز اگر شخصی در مراقبه خود کوتاهی کند همان روز اثر خودش را خواهد ديد يا خودش وجدان خواهد کرد يا اين اثر موجود است ديگران خواهند ديد در هر صورت اينطور نيست که مطلب مخفی باشد.

بنابراین صحبت ما در جلسات گذشته بر روی این فقره بر کیفیت تأثیر و تأثّرات خود افعال بود و خود نیات و خود افکار بر نفس انسان و عرض شد در نظام آفرینش یک ارتباط وسیع و تنگاتنگ بین کارهائی را که ما انجام می‌دهیم و بین تأثیرات آن کارها بر نفس ما وجود دارد این مسئله، یک مسئله تکوینی است. مسئله تشریعی نیست، مسئله قراردادی نیست، یک مسئله تکوینی است. کسی که آب بخورد سیراب می‌شود این یک مسئله قراردادی نیست کسی که این داروی خاصّ را بخورد شفا نسبت به این مرض پیدا می‌کند این قراردادی نیست این یک مسئله تکوینی است کسی که سمّ بخورد از بین می‌رود این مسائل را می‌گویند مسائل تکوینی و ارتباط بین افعال و بین نفس تکویناً. خدای متعال این نفس بشر را بر اساس یک کیفیت و یک شاکله‌ای خلق کرده یک خصوصیاتی دارد یک استعدادهائی دارد یک امکاناتی دارد و یک تهیأهائی را خداوند به او عنایت کرده چطور این که در جلسات گذشته نسبت به این مسائل عرض شد و عرض شد حقیقت نفس آدمی که از آن مقام تجرّد نزول پیدا می‌کند واجد جمیع صفات جلالیه و جمالیه پروردگار است به نحو اجمال اگر ما بخواهیم تعبیر دیگری از این مسئله بیاوریم بهتر از این تعبیر نمی‌شود که بگوئیم خدایی که در قالب یک جسم در این زمین حضور پیدا کرده یعنی هر کدام از افراد این جمع که در اینجا حضور دارند خدایی هستند به این شکل و به این محدودیت که در اینجا در روی زمین وجود پیدا کردند به نحو اجمال البتّه نه به نحو تفصیل به نحو تفصیلش خود همان ذات پروردگار است. به نحو تفصیل همان مقام اطلاقی پروردگار است و مقام لانهایتی او در هر مرتبه از مراتب فعل و مرتبه اسم و مرتبه وصف و مرتبه ذات، صفت. یعنی خداوند متعال همانطوری که دارای اسماء کلیه اطلاقیه و لا نهائیه هست علم پروردگار نهایت ندارد قدرت پروردگار نهایت ندارد اراده و مشیت پروردگار نهایت ندارد قید ندارد وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ ۚ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا ۘ بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ (سوره مائده آیه ٦٤) یهود می‌گوید خدا کاری نمی‌تواند انجام دهد همین وضعیتی که هست همین وضعیت را نمی‌تواند تغییر بدهد کیفیت افراد را نمی‌تواند تغییر بدهد خصوصیت را نمی‌تواند تغییر بدهد خداوند می‌گوید اینها نمی‌توانند بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ مبسوطتان اطلاقی یعنی در هیچ مرتبه‌ای قید ندارد هر چه که بخواهد همان خواهد شد بدون هیچگونه کم و زیاد و بدون هیچگونه درنگ و تأمّل.

اینها اسامی کلیه و صفات کلیه پروردگار هستند بشر که از آن مرتبه ذات پروردگار نشأت اوست واجد همین صفات کلیه و اسماء کلیه پروردگار است منتها به نحو محدود و در مقام اجمال به نحو محدودش عبارت است از آن سعه‌ای که خدای متعال به هر کسی می‌دهد افراد دارای سعه‌های متفاوتی هستند دارای ظروف متفاوتی هستند هر شخصی‌یک ظرفی دارد یک سعه‌ای دارد یک مقدار تحمّل دارد یک مقدار گنجایش دارد این یک مطلبی است که خود ما هم متوّجه می‌شویم در ارتباطات هم متوّجه می‌شویم می‌گوئید فلانی سعه کم است یک حرف می‌زنی فوری از کوره در می‌رود نگفتید فلانی سعه‌اش زیاد است هر چه به او بگوئی تحمّل

می‌کند همین، همین نحوه‌ای که ما خودمان فلانی یک ساعت مطالعه کند خسته می‌شود کتاب را می‌گذارد کنار، فلانی ده ساعت مطالعه کند باز اشتیاق دارد این سعه و ظرفیتی که در بین خود ما هم متعارف است اینها همه نشأت گرفته از یک واقعیت باطنی است که خدای متعال هر کسی را به یک کیفیت و این دست کسی هم نیست دست هیچ کس نیست این مسئله از مسائل اختیاری نیست خارج از اختیار است خدای متعال هرکسی را در یک محدوده و ظرفیت خاص به خود قرار داده است امّا از همه چیز در او قرار داده این نکته است یعنی همان کسی که سعه یک لیوان را دارد همان را دارد که آن شخصی که سعه یک کاسه را دارد آن شخصی که سعه یک فرض کنید که یک ظرف بزرگتر را دارد این را می‌گویند مقام، مقام سعه و محدودیت وجودی مطلب دوم که در اینجا هست و ما به نحو اجمال از این قضیه می‌گذریم تا اینکه انشاء الله اگرخداوند بخواهد معنای این فقره را دیگر در این هفته تمام کنیم تا به فقرات دیگر برسیم. مطلب دیگر عبارت است از جامعیت انسان در صفات و اسمائی که خدای متعال در وجود خود قرار داده خدای متعال عالم است انسان را هم عالم خلق کرده، خدای متعال قادر است انسان را هم قادر خلق کرده، خدای متعال رئوف است انسان را هم رئوف خلق کرده خدای متعال قهار است انسان را هم قهار خلق کرده است و هلم جرا آن صفات و اسماء کلّیه پروردگار که در مقام ذات است علم به مراتب خودش، قدرت به مراتب خودش، رزق به مراتب خودش، نه در آن محدوده‌ای که فعلًا ما تصور می‌کنیم از علم و قدرت و رزق و رأفت و قهاریت و اینها خدای متعال هم انسان را به همین وزان و به همین کیفیت خلق کرده است منتها به تناسب با آن ظرفیتی که به او داده است ظرفیت تحمّل این اسما و صفات را هم به او داده است یعنی هر شخصی ولو اینکه بعداً به مقام کمال برسد اینطور نیست که کمال او و بقائی که پیدا می‌کند با بقا و کمالی که فرد دیگری پیدا می‌کند یکسان خواهد بود نخیر اینطور نیست.

اولیا خدا در این قضیه دارای مراتب مختلفی هستند و ما کیفیت ظرفیت آنها را در ارتباط با کارهائی که در این دنیا در عالم کثرت انجام می‌دهند می‌توانیم ارزیابی کنیم و اختلاف آنها را بسنجیم کدام یک از اینها ظرفیت و سعه بیشتری دارند، کدام کمتر دارند این یک مسئله‌ای است که نیاز به یک تخصص دارد و نحوه بینش و بدست آوردن ملاکات و معیارهائی که خدای متعال برای انسان آن معیارها را روشن خواهد کرد حتی ائمه علیهم السّلام در مقام کثرت و در مقام بقا با یکدیگر تفاوت دارند اینطور نیست که یکسان باشند سعه و ظرفیت امیرالمؤمنین علیه‌السّلام نسبت به بقیه ائمه بیشتر است امام‌حسن علیه‌السّلام به یک نحواست، سیدّالشّهدا علیه‌السّلام به یک نحواست، حضرت سجّاد به یک نحواست، امام رضا و هر کدام از ائمه، هر کدام از ائمه دارای یک نحوه خاصّ از وجودی هستند در عین اینکه آنها از نقطه نظر بکارگیری و استفاده از ابزارهای مؤثره در عالم کثرت همه آنها به آن مقداری که اراده کنند می‌توانند اعمال کنند هر کدام از اینها امّا ظرفیت وجودی ائمه علیهم السّلام در عین اینکه طبق روایات هم در این زمینه آمده همه آنها از یک جا نشأت گرفتند

و از یک نور واحد هستند سعه وجودی هر کدام از اینها تفاوت دارد همانطوری که از نقطه نظر اخلاق ظاهری هم تفاوت دارند اینطور نبوده همه ائمه یک اخلاق داشته باشند همه یک نحوه باشند بعضی از ائمه علیه‌السّلام اصلًا شوخی نمی‌کردند یا مثلا ارتباطشان با افراد ارتباط خاصّ و به یک کیفیت خاصّی بوده آنطوری که در روایات هست بعضی از ائمه علیهم السّلام اصلًا زیادی شوخی می‌کردند اهل شوخی بودند اتفاقاً از جمله افرادی که خیلی شوخی می‌کردند خود امیرالمؤمنین بودند خیلی، بطوری که افراد حضرت را مانند خودشان اصلًا می‌دیدند به این نحو یعنی هم از نقطه نظر مقام جبروتیت و کبریایت و قهاریت تکان نمی‌توانستند بخورند هر که جلوی حضرت بود و هم از نقطه نظر انس و محبت و اینها کان کاحد منّی اصلًا خیلی، خیلی رسول خدا هم دیده شده شوخی می‌کردند و کم هم نمی‌کردند منتها نه مثل امیرالمؤمنین اینها.

از آن طرف این کم دیده شده رسول خدا عصبانی بشوند و ناراحتی‌شان به آن حدّ اعلا برسد ولی راجع به امیرالمؤمنین این قضیه اتفاقاً زیاد هم دیده می‌شد اینها اخلاقی بوده که هر کدام از اینها داشتند حضرت سجّاد نه اهل این حرفها نبودند در یک عالم دیگر، در یک نحوه دیگری بودند، امام صادق به یک کیفیت دیگری بودند، امام عسگری علیه‌السّلام هر کدام از دیگری اینها دارای یک نوع بروز و ظهور پروردگار بودند در این مقام کثرت و در عالم نفس و در عالم دنیا با توجّه به اینکه تمام آنها آن ابزار لازم برای تربیت در عالم وجود را همه در اختیار داشتند کل یومٍ هو فی شأن این مسئله مسئله جمع صفات کمالیه پروردگار است در وجود انسان حالا آیا این صفات پروردگار و صفات کمالیه آیا به مرتبه بروز و به مرتبه فعلیت رسیده یا نه این احتیاج به عمل و کار و مراقبه و تربیت دارد تا انسان این نفس را در مقام تربیت همانطور که گفته شده و دستور داده شده در نیاورد این صفات به همان کیفیت خودش در نفس انسان باقی می‌ماند و یک پرده‌ای روی آنها را گرفته نمی‌گذارد که اینها به مرتبه فعلیت برسند شصت سال که سهل است اگر شش هزار سال هم انسان عمر کند به اندازه یک قدم نمی‌تواند بردارد.

بله! ممکن است فرد خوبی باشد اهل نماز باشد اهل روزه باشد اهل انفاق باشد و در یک محدوده ولی در همان مرتبه و محدودیت‌این مسئله در آنجا قرار می‌گیرد اضافه بر آن مقدار دیگر شخص رشد ندارد لذا در قرآن کریم افراد به طبقات مختلفی تقسیم شدند افراد اصحاب شِمال داریم، افراد ضالین داریم، کفار داریم، مُخَلّد داریم، افرادی که وضعیت آنها در آن دنیا بسیار وضعیت ناگواری است رحمت پروردگار نسبت به آنها بسیار بعید است و آنها افرادی هستند که در مراتب نفس آمدند و در آن ادنی مراتب خودشان را محبوس کردند و نگذاشتند که در مقام اطاعت و مقام فعلیت و در مقام اطاعت بر بیایند نگذاشتند اینطور بشود واقعاً عجیب است وقتی که انسان در احوال این اهل تسنن وقتی که مطالعه می‌کند و تفکّر می‌کند با خود فکر می‌کند آخر این بشر چطور می‌شود به یک مرتبه‌ای برسد نماز را می‌خواند همین نماز را می‌خواند با قرائت هم می‌خواند

با صوت بسیار قشنگ و دلنشین هم می‌خواند تجوید را هم خیلی رعایت می‌کند در همه اوقات خمسه و در اوقات خودش رعایت می‌کند بسیار هم بر این مسئله اهتمام دارد درست، امّا وقتی که مسئله به حقّ و به اعتراف به حقّ می‌رسد چنان در مقابل این قضیه می‌ایستد و درها را به روی خود می‌بندد که ابداً روزنه‌ای برای ورود نور به دریچه قلب خود باقی نمی‌گذارد این چه جور می‌شود انسان که فرض کنید اینطور بشود؟ این اهل تسننی که فرض کنید انسان می‌بینید موقع ظهر تمام دکانها را می‌بندند می‌روند برای نماز بعد دوباره بر می‌گردند دوباره دوساعت بعد دوباره می‌روند دوباره برمی‌گردند دوباره موقع غروب می‌روند دوباره بر می‌گردند موقع عشا می‌روند موقع نصف شب می‌آیند صبح می‌آیند این شوخی نیست خوب چه قدر آدم هی برود، بیاید؟ این چه انگیزه‌ای الان در این وجود دارد؟ و می‌آید و شروع می‌کند و به نماز خواندن امّا همین که انسان با او صحبت می‌کند و می‌خواهد یک مطلبی را بگوید که آن مطلب با عقیده او مخالف است و از روی دلیل هم می‌خواهد بگوید از روی برهان هم می‌خواهد بگوید مطالبی که در خود آنها وجود دارد چنان در مقابل انسان می‌ایستند و قبول نمی‌کنند و آماده گوش کردن نیستند می‌گوییم آقا پس آن نمازت چیست این کارت چیست؟ درست، اینجا معلوم می‌شودکه اینها همه بی‌خود است و همه کشک است آنچه که موجب عبور انسان است آن مقام انقیاد و مقام اطاعت است مقام انقیاد و مقام قبول است یک وقت من با یکی از همین افراد در وقتی که مشرّف شده بودیم با شخصی بود جز معلّمین آنها بود راجع به این قضیه صحبت کردیم رسیدم به اینجا به اینجا رسیدیم گفتم شما هزار و چهارصد سال است دارید این کار را انجام می‌دهید الان یک کاری شما بیایید بکنید شما الان این هزارو چهارصد سال را کنار بگذارید بیایید در زمان پیغمبر ببینید پیغمبر چه می‌کرد این هزار و چهارصد سال را بگذارید کنار مگر شما نمی‌گویید ما دنبال پیغمبر هستیم مگر در نمازتان **اشهد انّ محمّد رسول اللّه** مگر نمی‌گویید همانطوری که شیعه هم می‌گفت دیگر خوب اینکه شما شهادت به رسالت می‌دهید فقط به زبان شهادت می‌دهید یا واقعاً هم دلتان بر این مسئله شهادت می‌دهد؟ نمی‌تواند بگوید این هزار و چهارصد سال را شما بگذارید کنار ما هم می‌گذاریم کنار هم شما بگذارید کنار هم ما فرض می‌کنیم که آقا ما اصلًا ائمّه نداشتیم خیال شما راحت شد اصلًا ما دوازده امام نداریم بسیار خوب دیگر بیش از این دیگر شما از ما چه می‌خواهید؟ خلیفه هم همان خلیفه سه تایی که خودتان قبول دارید امیرالمؤمنین را اصلًا ما جز خلفا نمی‌آوریم این را که حالا شما هم می‌آورید حالا ما او را هم نمی‌آوریم این امتیاز را هم بدهیم به شما ما می‌رویم زمان پیغمبر ولی بشرطی که درست بیایید برویم زمان پیغمبر ببینیم پیغمبر چه نمازی می‌خواند هم شما هم ما آن نماز را بخوانیم می‌گفتند نه چرا نه؟ خوب این چه حسابی است چرا نه؟ چرا شما نباید دست از فرض بکنید که بعضی از فقراتی که در اذان گفته نمی‌شود چرا نباید دست بردارید؟ چرا نباید شما دست از آن تحریفی که در اذان شده برندارید؟ چرا؟

آیا پیغمبر و بجای **حی علی خیرالعمل** الصّلاه خیر من النوم می‌گفت نمی‌توانند بگویند که نه می‌گفت خوب چرا شما نمی‌گویید؟ چرا آن را که خودتان به او معتقد هستید نمی‌گویید؟ می‌بینیم می‌گویند نه ما همین کیفیت را ادامه می‌دهیم آنوقت عجیب است این همان است که مرحوم آقا می‌فرمودند بعضی از اینها را فقط شمشیر دو دم امام زمان می‌تواند راستشان کند این همین است یعنی چنان عناد و چنان مقابله گیری و تقابل با حق در اینها فرو رفته که دیگر هیچ روزنه‌ای اینها برای خودشان دیگر باقی نگذاشتند آخر شما تصور بکنید یک شخص هر روز از صبح بلند شود هی به خودش این تلقین را بکند که این کار را انجام بدهد بر خلاف فردا همین طور پس فردا این یک سال بعد این چه پدر نفس دیگر در می‌آید این چه بر سرش می‌خواهد چیزی دیگر برایش نمی‌ماند وقتی که یک شخص بخواهد در مقابل حق بایستد خوب امروز راجع به این قضیه ما می‌ایستیم فردا قضیه دوّمی پیش آمد می‌ایستیم پس فردا قضیه سوم هی می‌ایستیم می‌ایستیم می‌ایستیم این نفس دیگر کم‌کم کم‌کم کم‌کم کم‌کم بسته می‌شود مانند سنگ دیگر هیچ عاملی نمی‌تواند در او نفوذ کند تا یک حرفی بزنیم اینها رافضه هستند خوب رافضه هستیم که هستیم خوب بیا جواب حرف را بده اصلًا هستیم فرض کنید که ما رافضه نیستیم یک مسیحی هستیم یک مسیحی می‌خواهد از شما این سؤال بکند فرض کنید ما یک یهودی هستیم یک یهودی بیاید بپرسد آقا شما چرا در نماز این اعمال را انجام می‌دهید در حالتی که می‌دانید رسول خدا این اعمال را انجام نمی‌داد چه جوابی دارید می‌دهید؟ به آنها هم می‌گویند شما رافضی هستید به آنها می‌گویند شما از رافضی یاد گرفتید یعنی وقتی قرار بر این است که انسان در مقابل حق بایستد روزنه را باقی نمی‌گذارد درست، اینجاست که نفس آن استعدادهای خود را از دست می‌دهد. لذا انسان‌وقتی که به اینها نگاه می‌کند می‌گوید می‌بیند مثل سنگ می‌مانند می‌آید روایت از پیغمبر نقل می‌کند روایت هم زیاد بلد است نقل می‌کند امّا عین سنگ است آن را که بخواهد می‌گوید آن را که نخواهد نمی‌گوید نصفی را نقل می‌کند نصفی را نقل نمی‌کند و پناه بر خدا واقعاً پناه بر خدا.

در این سفر اخیری که خداوند توفیق به ما داد که مشرف شدیم البته در مدینه که من بودم این قضیه خیلی ذهن من را به خود گرفته بود که چطور همین در همین شهر در همین مدینه همه ائمه ما در همین جا حضور داشتند جلوی چشم ما همینجا، همین جایی که الان در اینجا نماز می‌خوانیم همین جایی که در اینجا داریم قرآن می‌خوانیم همین جایی که در همین جا دیگر غیر از امام زمان علیه‌السّلام که خوب در زمان طفولیت‌شان خوب نبودند و اینها گر چه در روایات داریم مسکن حضرت در مدینه است و حضرت تمطنشان و سکونتشان در آنجاست ولی خوب در زمان طفولیتشان در مدینه را خوب درک نکردند همه ائمه علیهم السّلام همه در مدینه بودند امام رضا فقط یک دو، سه سالی در مرو آمدند و حتی به دوسال هم کشیده نشد مسئله و تمام ایامشان در مدینه بودند موسی‌بن جعفر همینطور و همه ائمه اینها در مدینه بودند و همه با این جریانات

بودند همه با این اوضاع بودند امیرالمؤمنین همین دیروز آوردند در همین جا برای بیعت کردن آوردن برای بیعت کردن ببینید اینها همانها هستند می‌گویند باید بیعت کنید امیرالمؤمنین می‌گوید برای چه بیعت کنیم؟ در همین ستون همین ستونی که الان در چند متری ما قرار دارد دیگر افرادی که رفتند به آنجا خوب این مسئله را کاملًا می‌توانند درک بکنند همین ستونی که الان در چند متری ما حضرت را در همین جا نشانده بودند و آن دوّمی هم شمشیر را گرفته بود بالای سر حضرت که باید با این بیعت کنید آخر برای چه بیعت کنم؟ این مرجع تقلید من است رساله دارد این که دست چپ و راست خودش هم نمی‌شناسد، این استاد من است، این پیغمبر است، این از پیغمبر نامه دارد، نوشته دارد که بعد از من آخر روی چه حسابی آخر من روی چه حسابی باید با این بیعت کنم؟ می‌گویند ما حساب سرمان نمی‌شود حساب نمی‌فهمیم باید بیعت کنی.

آنوقت امیرالمؤمنین اینجا چه به آنها بگوید یعنی از چه ابزاری استفاده کند ابزار دیگر دست ندارد وقتی که انسان با یک شخص صحبت می‌کند از آن مسائل و ابزاری که بین دو طرفین مابه الاشتراک است استفاده می‌کند اوّل می‌نشیند می‌گوید آقا شما چه مطلبی را قبول دارید؟ شما یک مسائلی را قبول داشته باشید که ما قبول داشته باشیم روی آن مسائل ما با هم بحث می‌کنیم فرض کنید که ما فلان کس را قبول داریم بسیار خوب ما بحث می‌کنیم اگر در یک مسئله ما اختلاف داشتیم به فلان کس که مراجعه می‌کنیم هر چه او گفت ما می‌پذیریم خوب این یکی از ابزارهای مشترک ما به عرف مراجعه می‌کنیم ببینیم عرف فرض کنید که در این قضیه چه می‌گوید وقتی که در این قضیه پس برخورد کردیم نظر عرف را می‌سنجیم ما به اینها این موارد متعددی که خوب ما به‌الاشتراک اینها هست انسان اینها را می‌آید بررسی می‌کند امّا اگر یک شخص گفت آقا من با شما بحث می‌کنم هیچ چیز را هم قبول ندارم حالا شما چه جوری می‌خواهید با او بحث کنید؟ می‌گوئید خداحافظ شما دیگر خوب دیگر معطل نمی‌شوید من نه عقل را قبول دارم، نه عرف را قبول دارم، نه پیغمبر را قبول دارم می‌گویید پس چه؟ خودت را هم پس قبول نداری دیگر پس تو چه چیز می‌خواهی بحث کنی؟ روی چه معیاری شما می‌خواهی صحبت کنی؟ هیچی همان حرفی که خودم می‌زنم. اینجا دیگر نباید انسان خودش را معطل بکند بگوید خداحافظ شما، شما را به خیر و ما را به سلامت.

امیرالمؤمنین در یک همچنین شرائطی گیر کرده می‌گوید آخر برای چه من باید بیایم با این بیعت کنم؟ در غدیر خم پیغمبر او را منصوب به خلافت کرد؟ آیا از پیغمبر نوشته‌ای دارد برای این که؟ اینکه همین دیروز پیغمبر آمد گفتش که روی همین منبر، همین منبر دیروز پیغمبر یک روز قبل از فوتش، یک روز قبل از فوتش پیغمبر آمد و جریان غدیر را یادآور شد و فرمود: انی تارکم فیکم ثقلین کتاب الله و عترتی همه اینها همین دیروز پیغمبر بیان کرد اینها عجیب است اینها همه برای ما عبرت است برای امروز ما برای همین وضعیت ما خیال نکنید جریان امیرالمؤمنین یک جریانی تمام شد جریان امیرالمؤمنین یک الگوی تاریخی است و تاریخ

همیشه تکرار می‌شود برای همه افراد هم تکرار می‌شود و برای همه شخص و در همه زمان در هر وضعیت روی چه اساسی من باید بیایم با این بیعت کنم آخر روی چه اساسی علمش از من بیشتر است، تقواش از من بیشتر است سابقه جهادش در اسلام از من بیشتر است اینکه همه‌اش فراری بود و آخر جبهه را داشت می‌گفت ما پشت جبهه را داریم همین وقتی که در جنگ احد شد اینها فرار کردند سه روز بعد آمدند به مدینه تازه فرستادند ببینند اوضاع چطور است اینها، اینها به همین کیفیت بودند کدام یک از معیارها و ارزشها وجود دارد که ما بر آن اساس دین و دنیای خود را به این بسپاریم چه معیاری؟ هیچ معیار وجود ندارد فقط ریش سفید دراز و عمامه بزرگ همین، هیچ چیز دیگری وجود ندارد ابی‌بکر فقط همین را داشت دیگر در یک نامه‌ای که برای پدرش می‌نویسد، می‌نویسد چون من از همه مردم بزرگتر بودم و سنم بیشتر بود مردم مرا به خلافت انتخاب کردند آن جوابش را می‌دهد گوساله من که از تو سنم بیشتر است البته چرا من را انتخاب نکردند خود پدرش ابی‌بکر را ردّ می‌کند هیچی برای ریش سفید و همین چون پدرزن پیغمبر بوده و سنش زیاد است و خوب مسئول آن توطئه‌ای بوده که در همان زمان پیغمبر این توطئه در حال شکل‌گیری بوده و ثمرات وقیح و قبیح و خیانت بار خودش را بعد از فوت رسول خدا نشان داد امّا می‌گویند نه ما هیچ حسابی سرمان نمی‌شود باید بیعت کنی آنوقت این امیرالمؤمنین می‌آیند دستشان را می‌زنند به دست ابی‌بکر و این را به عنوان بیعت می‌پذیرند و حضرت هیچ نمی‌گوید و تازه مشکلات از اینجا شروع می‌شود چه نحوه صبر می‌کند که اینها حالا همه بماند همین وضعیت برای همه ما اتفاق می‌افتد چنانکه اتفاق افتاده آقا باید فرض کنید که با این شخص بیعت بکنید آخر چرا باید بیعت کنیم مرجع تقلید ماست نامه‌ای دارد؟ فرض بکنید از پیغمبر نامه‌ای دارد در قرآن اسمش آمده در روایت اسمش آمده ظهوری دارد آخر چه دارد؟ آقا هیچی حالیمان نیست آقا باید بیعت کنید چشم خداحافظ شما.

در همه مسائل در همه قضایا در همه امور در تمام روابطی که وجود دارد و برای هر شخصی ممکن است حتی در هر روز از زندگی او این مسئله تکرار بشود کیفیت وقوف در برابر حقّ این مسئله مسئله مهمی است این قضیه‌ای است که بارها بنده تذکّر دادم که وقتی تا مادامی که ما این مطلب را در وجود خود زنده نگه داریم و شاداب در طریق هستیم و هر وقت احساس کردیم از مقابله با حقّ فرار می‌خواهیم بکنیم آن موقع به فکر بیفتیم که چه بر سر ما دارد می‌آید این مطلب را دائماً باید با خود تمرین کنیم تفکّر ساعة خیر من عبادت سبعین سنه یعنی این همیشه انسان موقعیت نفسانی خود را در قبال حقائق بیاید بررسی کند و ببیند که چقدر می‌تواند در ارتباط با حقّ پذیرش داشته باشد خودش را در آن واقعیت قرار بدهد اگر چه واقع نشده خودش را جای دیگران بگذارد، خودش را در یک واقعه قرار بدهد در عالم تخیل، در عالم تخیل که وقتی در آن واقع قرار می‌گیرد پذیرش برای او آسان باشد راحت باشد چون تمام این مسائل برگشتش به یک کیفیت تصمیم‌گیری

نفس است نفس این نحوه تصمیم می‌گیرد یا نه والا در عالم خارج قضایا به یک نحو است مهم این است که این نفس به چه طرفی گردش پیدا کند فقط همین مهم است خوب انسان این را می‌تواند بدون آن واقعه هم تصوّر کند می‌تواند، می‌تواند این مطلب را در خودش تحقق بدهد درست پس بنابر این اگر انسان این دنیا را با مراقبه و با جدیت طبق دستوری که بزرگان دادند و اولیا دین انجام داد آن صفات کمالیه پروردگار را به فعلیت می‌رساند والا در همان مرتبه اجمال باقی می‌ماند، این مسئله کیفیت تأثیری است که فعل بر نفس می‌گذارد. بنابراین این نحوه تکوین این نحوه نحوه‌ای است که پروردگار قرار داده و تأثیری که نفس می‌گذارد فعل می‌گذارد بر نفس این تأثیری است تکویناً نه اعتباراً قراردادی نیست این که بعضی‌ها در این آیه شریفه این مطلب را مطرح می‌کنند که أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ که امر خلق همانطوری که در دست پروردگار است در عالم تکوین به هر کیفیتی می‌خواهد انجام بدهد امر چون عالم تشریع است آن هم به دست پروردگار است امروز یک مطلبی را حلال می‌کند فردا حرام می‌کند بدست پروردگار است امروز این را واجب می‌کند فردا وجوب را برمی‌دارد این مطلب صددرصد غلط است مسئله عالم تشریع و همینطور عالم تکوین مسئله اولًا بر اساس حب و بغض نیست یعنی خدای متعال همانطور مانند ما که افعالمان منشأ حبّی و منشأ بغضی دارد و بعضی از افعال‌به واسطه محبت و بعضی از افعال به واسطه عداوت و به واسطه ارتباطات نامناسب نفسی در خارج تحقق پیدا می‌کند اینطور نیست زیرا خدای متعال نفس ندارد پس بنابراین افعال پروردگار از محدوده نفس فراتر است همینطور افعال پروردگار دل بخواهی نیست ما در افعال خودمان و در کردار خودمان یک عملی را می‌توانیم به این نحو انجام بدهیم و هم می‌توانیم به یک نحو دیگری انجام بدهیم این را می‌گویند دل بخواهی و هیچ مزیتّی برای این نیست من الان این لیوان را می‌توانم را در این جا قرار بدهم می‌توانم در جای دیگر قرار بدهم بدون هیچگونه مزیتی تصّور این متکلّمین و اینگونه از افراد بر این است که خدای متعال تشریعی را که کرده است و دینی را که آورده است دین دل‌بخواهی است دلش خواسته می‌توانسته غیر از این انجام ندهد می‌توانسته نحوه دیگری انجام بدهد دلش خواسته که نماز مغرب را سه تا کند می‌توانسته چهار تا کند به جا جای نماز مغرب و عشا را عوض کند نماز عشا را سه رکعت و نماز مغرب را چهار تا کند می‌توانسته جای نماز صبح را با نماز ظهر عوض کند و نکرده دل بخواهی است و می‌گوید باید این را انجام بدهی و چون من اعلا هستم و چون من قهار هستم و چون من قادر هستم اگر انجام ندهید پدرتان را هم در می‌آورم تفکر این افراد از دین و از شرع این است که یک سلسله احکامی را که رئیس یک اداره برای کارکنان آن اداره وضع می‌کند خدای متعال هم مانند همین کیفیت برای افراد وضع کرده و بر اتیان اینها ثواب مقرر کرده است و بر عدم اتیان اینها عقاب مقرر کرده است و کسی هم جرأت تخلف ندارد این تصوّر، این تصوّر صددرصد اشتباه است زیرا خدای متعال تشریعی را که می‌کند بر اساس تکوین است فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا ۚ لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ۚ بعد

می‌فرماید: ذٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (سوره الرّوم آیه ۳۰) ما دین را بر اساس آن فطرت و آن شاکله وجودی قرار دادیم که در عالم تکوین افراد را از آنها متکوّن کردیم یعنی همانطوری که فطرت و شاکله وجودی انسان به همین کیفیت است آن دین طبعاً با این باید بخواند هماهنگی باید داشته باشد.

و اینکه در بعضی از احکام ما می‌بینیم نسخ واقع شده فرض کنید در مسئله قبله که خوب مردم اوّل و رسول خدا به اتفاق مسلمین اول به سمت بیت‌المقدس نماز می‌خواندند بعد قبله برگشت به سمت کعبه یا فرض کنید در بعضی از احکام در زمان صدر اسلام واجب بوده و بعد تغییر پیدا کرده یا اینکه در بعضی از آنها داریم در زمان ظهور حضرت بقیة الله ارواحنا لهالفداء دوباره بر می‌گردد تمام اینها و همینطور کیفیت شرایع و ادیان در امم گذشته بر اساس نحوه وجودی خود آنها انجام گرفته و آن در زمان ادیان گذشته بودیم ما با این کیفیت و با این نحوه از وجودی حکم آنها را نداشتیم توّجه کنید این مسئله خیلی مسئله دقیق‌است این که الان افراد در علّت اینکه الان از نصارا نصرانیت پذیرفته نمی‌شود چیست؟ علّت اینکه از یهود الان یهودیت پذیرفته نمی‌شود چیست؟ این نه این است که آنها الان به دین و آئینی غیر از آئین و شریعت حضرت موسی و حضرت عیسی علی نبیینا و آله و علیهم السّلام اینها متمسکند بلکه این است که آنها تغییر کردند و این نحوه از وجودی با این سنخ از احکام دیگر جور در نمی‌آید الان باید این نحوه از احکام برای این فرد تدوین بشود مثل اینکه شما برای اطفال خودتان در شرائط مختلف سنی احکام مختلف وضع می‌کنید طبعاً آن تکالیفی که به یک بچه دوازده ساله یا پانزده ساله بار می‌کنید به یک فرزند سه ساله یا چهار ساله تان آن احکام را نمی‌گوئید آن یک سنی دارد و یک اقتضائی دارد و آن شخصی که به ده سالگی رسیده است یک جور و بیست سالگی و همینطور بیاید بالا چطور که در احکام شرع هم مسئله بر همین اساس است اختلاف بلوغ در مراتب مختلفه احکام ناشی از همین جاست برای نماز یک سن بلوغ داریم برای مسائل کیفری و قصاص یک سن بلوغ داریم برای مسائل معامله و تجارت یک سن دیگری از بلوغ داریم اینها بخاطر کیفیت تفکّر و رشد تعقل افراد است در سنین مختلف که تکالیف و احکام مختلفی بر این اساس تعلّق می‌گیرد این هم همینطور است روی این جهت نمی‌تواند هیچ حکمی از احکام نمی‌تواند با کیفیت تکون نفسانی ما منافات داشته باشد اگر منافات داشته باشد باید بدانیم که این حکم خلاف است اگر ما یک عملی را انجام بدهیم و بدانیم که کدورت نفسانی برای ما پیدا شد باید بدانیم این عمل خلاف است اگر چه از نقطه نظر ظاهر گفتند اشکالی ندارد بدانیم یک جای این قضیه اشتباه است اگر ما یک عملی را انجام دادیم که از نظر ظاهر مجتهدی حکم به حلیت او کرده بود امّا دیدیم این عمل جلوی حضور قلب نماز ما را گرفته است جلوی قرائت قرآن را می‌گیرد کدورت و قبض نفسانی برای ما بوجود می‌آورد باید بدانیم این عمل حرام بوده گر چه از نقطه نظر ظاهر آن مجتهد نتوانسته است حرمت این عمل را و این حکم را استنباط و اجتهاد کند یا اینکه حداقل کراهت شدید داشته و نباید ما انجام بدهیم زیرا

نفس قبض و نفس کدورتی که این معیار برای تأثیرپذیری نفس است این نفس کدورت ملاک می‌شود که انسان متوّجه بشود این عمل در راستای رشد او دارد انجام می‌گیرد یا در راستای تنزل او دارد این انجام می‌گیرد باید ترک بکند ترک نکند سرش کلاه رفته، سرش کلاه رفته بر هم نمی‌گردد درست این می‌شود تأثیر و کسی هم نمی‌تواند عوض کند رسول خدا هم نمی‌تواند این احکام را عوض کند رسول خدا که نمی‌تواند یک جریان طبیعی را از آن جریان طبیعی خودش برگرداند کاری که رسول خدا می‌کند و کاری که ائمه علیهم السّلام انجام می‌دهند و همینطور اولیا الهی، حرکت دادن مردم است بر طبق همان جریان طبیعی و آن جریان مناسب و ارتباطی که بین فعل و بین تأثیرات او بر نفس در طریق رشد و در طریق صلاح باید انجام بگیرد نمی‌تواند از پیش خودش برگرداند نمی‌تواند از پیش خودش کم و زیاد کند.

راجع به یک مسئله‌ای مدتها بود که من با مرحوم آقا صحبت می‌کردم و مطلب برای من آنطور که باید و شاید روشن نمی‌شد از این قضیه مدتّها گذشته بود یک روز به اتفاق در یک سفری که مرحوم آقا به قم مشرّف شده بودند راجع به یک قضیه‌ای ما هم پس از ایشان آمدیم در اینجا و یک چند روزی با ایشان در همین قم بودیم در آن ایامی بود که ما در مشهد سکونت داشتیم یک روز صبح مرحوم آقا فرمودند: فلانی من دیشب یک خوابی دیدم اشاره به آن مطالبی که قبلًا بین ما ردّ و بدل شده بود اشاره به آنها نکردند فقط همین مرتجلًا یعنی بدون مقدمه فرمودند: من فلانی یک خوابی دیدم مفهومش را برای ما تعیین کردند شاید اصلًا خود خواب هم جنبه مفهومی و عقلانی داشته نه جنبه صوری و تصویری اینطور برای من نشان داده شد که اگر از آن خط مشیی که برای من ترسیم شده و از آن نحوه تکلیفی که برای من در ارتباط با افراد بیان شده سر سوزنی بخواهم از خود کم یا زیاد کنم مصداق همان آیاتی خواهم شد که خدای متعال در قرآن کریم برای رسول خدا آن آیات را فرستاده وَ لَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنا بَعْضَ الْأَقاوِيلِ لَأَخَذْنا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ثُمَّ لَقَطَعْنا مِنْهُ الْوَتِينَ (سوره الحاقه آیات ٤٤ تا ٤٦) اگر بخواهد این رسول خدا از پیش خودش یک مطلبی را به ما بگوید کم کند یا زیاد کند ما با دست قدرت و قهاریت خود چنان او را می‌گیریم که هیچگونه راه فراری برای او وجود نداشته باشد کدام رسول خدا؟ همان رسول خدائی که شق‌القمر می‌کند همان رسول خدائی که به یک اراده‌اش تمام عالم وجود را کن‌فیکون می‌کند امّا اینها هیچکدام در قبال مقام غیرت و مقام قهاریت و کبریایت پروردگار حساب نمی‌آید به اندازه بال پشه‌ای تمام اینها به حساب نمی‌آید شق‌القمر می‌کنی به جای خود خورشید را بر می‌گردانی به جای خود عالم را زیر و رو می‌کنی به جای خود سنگ‌ریزه را به شهادت در می‌آوری به جای خود حیوان و حیه و مار را به شهادت در می‌آوری مگر این کارها را پیغمبر نمی‌کرد به جای خود هر کاری را که بخواهی انجام بدهی به جای خود امّا اگر بخواهی یک کلمه زیاد کنی چنان می‌گیریم تو را در دست قدرت که امکان هیچ نفس کشیدنی برایت نماند ثمّ بعدش چه؟ لقطعنا منه الوتین آن رگ حیاتی او را قطع می‌کنیم خیال کردید این مطلب به همین آسانی

است پیغمبر هر کاری بخواهد بکند نه! طبق و تمام اینها حکایت از این می‌کند آن شق‌القمر مال این نبوده آن برگرداندن شمس مال این نبوده آن تصرفاتی که دارد می‌کند هیچکدام مال پیغمبر نبوده توّجه کنید مال کی بوده؟ مال پروردگار بوده این می‌شود مقام توحید در مسئله توحید یک مؤثر بیشتر وجود ندارد و یک سبب بیشتر وجود ندارد اینها همه مال ما است که ما وضعیت خودمان را بفهمیم هیچی وجود هر کاری ما در این دنیا بکنیم به کاری که پیغمبر کرد می‌رسد از نظر اهمیت و عظمت می‌رسد؟ هر کاری که ما انجام بدهیم درست خدا به، مرحوم آقا به من فرمودند:

به من در خواب گفتند اگر بخواهی یعنی مواظب باش حواست را جمع کن ما از پیش خود نمی‌توانیم یک حرفی را عوض کنیم کم کنیم زیاد کنیم نه، یک مقداری کم و زیاد کنیم هم آنچه را که برای رسول خدا در قرآن گفت برای تو اجرا خواهیم کرد این می‌شود چه؟ این می‌شود ولی خدا. تازه این می‌شود ولی خدا. ولی خدائی که از خود هیچ ندارد. ولی خدائی که از خود اختیار کم و زیاد ندارد آن وقت با این دید باید نگاه کرد با این دید باید مطالب را بررسی کرد این مسئله راجع به خصوصیت و کیفیت تأثیرهائی است که فعل بر نفس دارد با این دیدگاه یک انسان و یک مؤمن عملی را که انجام می‌دهد در مقام توقّع و در مقام انتظار است یعنی می‌خواهد اثر عمل و اثر فعل را ببیند نماز می‌خواند می‌خواهد اثر نماز را مشاهده کند، روزه می‌گیرد می‌خواهد اثر روزه را در خود ببیند و اشکالی هم ندارد نه اینکه حالا یک چیز خلافی است بالاخره عامّه مردم در همین زمینه هستند مشوّق و ترغیب کننده برای عمل در میان عامّه مردم خوب همین است دیگر نماز می‌خوانند که آن دنیا به آنها حورالعین به آنها بدهند روزه می‌گیرند که آن دنیا نمی‌دانم غلمان و چیزهای دیگر به آنها بدهند حج انجام می‌دهند بخاطر اینکه آن دنیا به چه منافع و ثوابهائی برسند تمام کارهائی که در این دنیا انجام می‌دهند انفاق می‌کنند برای اینکه ده برابر صدبرابر نمی‌دانم هر چه بر طبق موارد مختلف در آن دنیا نصیب داشته باشند اگر به آنها بگویند این انفاقی که می‌کنی آن دنیا چیزی به تو نمی‌دهیم دیگر دست تو جیبش نمی‌کند اگر بگویند نمازی که می‌خواهی بخوانی در آن دنیا خبری نیست از حورالعین هیچ خبری نیست آنجا چه کار می‌کند نماز را تعطیل می‌کند می‌گوید نماز دیگر چه فائده‌ای دارد تمام زحمت و تمام عمل در این دنیا برای رسیدن به منافعی است که بر این منافع وعده داده شده این عمل، عمل مردم است خوب این یک مرتبه است.

امّا از این مرتبه بالاتری هم وجود دارد نگاه دوّم و دیدگاه دوّم به این روایت و به این فقره از کلام امام صادق علیه‌السّلام که حضرت می‌فرماید: جمله اشتغال مؤمن این است که خودش را در تحت اطاعت اطاعت پروردگار در بیاورد و از نواهی پروردگار کفّ نفس کند یک مسئله بالاتری است و او این است که خود را در مقام عبودیت دارای اختیار و دارای اراده دیگر نبیند چون مخالفتی را که انسان می‌کند در دیدگاه اوّل عملی را که انجام می‌دهد برای خواست بود برای رسیدن به منفعت بود این عمل را انجام می‌دهیم برای اینکه به این

منفعت برسیم از این عمل حرام کفّ نفس می‌کنیم برای اینکه به این منفعت برسیم درست.

در این دیدگاه دوّم اصلًا خواستی دیگر وجود ندارد خدا گفته نماز بخوان چشم. همین. خدا گفته روزه بگیر چشم. همین. بر این روزه چه مترتّب است نسبت به این مسئله دیگر عبد فکر نمی‌کند. بر این نماز چه مترتّب است نسبت به او تفکّر نمی‌کند مقام اطاعت و انتصال را بنده فقط بخاطر محبوب انجام می‌دهد و بس. مقام انتصال را فقط چون اوگفته است انجام می‌دهد و بس. اینکه این عمل را انجام بدهد چون او خواسته و خود ما هم مگر نمی‌بینیم این مطلب را وقتی که بین دو نفر محبت قوی بشود و شدّت پیدا بکند آن چه که در ذهن محبّ نسبت بر محبوب می‌گذرد چیست؟ چه چیزی می‌گذرد عملی را انجام بدهد که او خوشش بیاید همین دیگر غیر ازاین چیزی نمی‌خواهد همین که او خوشش می‌آید برای او مطلب تمام است همینکه این عمل مورد رضای اوست دیگر مطلب برای او تمام است دیگر چیز دیگری نمی‌خواهد. دیگر چیزی دیگر غیر از این نمی‌خواهد همینکه او را می‌خواهد مطلب برای او تمام است مسئله دیگری را در اینجا مطرح نمی‌کند سالک در مقام عمل به مرتبه باید برسد که بر خود آن عمل دیگر حسابی باز نکند. من این عمل را به این نحو صحیح انجام می‌دهم تا اینکه به این نکته برسم این حساب باز کردن روی عمل است روی کار است باید عملش را درست انجام بدهد امّا نه اینکه حساب باز کند باید عملش را درست انجام بدهد امّا نه اینکه برای این یک توقعی را در نظر داشته باشد به قول خواجه می‌فرماید:

مباش بی می‌و مطرب که زیر طاق سپهر ***بدین ترانه غم از دل توانی کرد

می و مطرب منظور پرداختن به اوراد و به اذکار و انجام دادن اموری است که موجب جذب جلوات الهی است که انسان به واسطه این جلوات و جذبات الهی آنچه را که در این دنیا بر او می‌گذرد راحت و آسان طی می‌کند و کسی که به این مسائل نپردازد دنیا بر او سخت می‌شود، دنیا بر او تنگ می‌شود مصائب و ناگواریهای دنیا او را در بر می‌گیرد و او را خسته می‌کند و زده می‌کند و دل سرد می‌کند و دل شکسته می‌کند و در آن گرداب و غرقاب این حوادث او را غرق می‌کند خواجه می‌گوید: نه نمی‌توانی تو این کار را انجام بدهی تو باید با این اذکار و با این توّجه و این جذبه این جلوات مطالب برای تو راحت می‌شود این کار را انجام دادی به نتیجه نرسید می‌خندد عجب این دارد می‌خندد این کار را انجام داد شد به نتیجه رسید خوشحال نمی‌شود، این کار مورد توقّع بود ولی سرانجام پیدا نکرد، نکرد که نکرد برای هزار نفر سرانجام پیدا نمی‌کند ما هم می‌شویم هزار و یکمی جای دوری نرفته این مسئله به این نحو شد. خوب شد که شد چرا؟ چون او به دنبال مطلب دیگری است او به دنبال هدف دیگری است او این اعمال را فقط از باب تکلیف دارد انجام می‌دهد خدا گفته انجام بدهیم داریم انجام می‌دهیم همین. آنچه که مقصود سالک است و بالاترین مقاصد است و بالاترین اهداف است همان جنبه عبودیت اوست خدایا ما را عبد قرار بده این عبودیت هیچی دیگر از تو

نمی‌خواهیم البتّه این مسئله یک وقتی که موجب این نشود که از سایر مسائل انسان غفلت کند.

بسیاری از رفقا و دوستان این مطلب را به من متذّکر شدند که این که شما می‌گوئید که انسان دعا نکند و چه نکند این است که انسان هیچ دعا انجام ندهد؟ بطور کلّی ترک کند این خلاف روشی است که ما می‌بینیم خلاف آن چیزی است که در روایات است خلاف آن چیزی است که در قرآن است مسئله اینطور نیست خود بنده، خود بنده در طول ارتباط با بزرگان این مطلب را می‌دیدم که آنها دعا می‌کردند برای فرزندانشان برای دوستان و رفقایشان برای افراد اینها دعا می‌کردند خود مرحوم آقا در یکی از نامه‌هائی که برای بنده نوشته بودند در زمان سابق در یک سفر حجّ که مشرف شده بودند در همان زمان سابق در آنجا این عبارت بود دیشب در حجر اسماعیل حدود نیمساعت سر خود را بر جدار بیت نهادم و به تک تک شما ورفقا و دوستان دعا کردم ببینید یک ولی خدا یکی از دعا برای چه می‌کند؟ دعا برای سعادت می‌کند، دعا برای گشایش می‌کند، دعا برای علم می‌کند، دعا برای تمام اینها به جای خودش محفوظ امّا آنچه که واقع مسئله می‌گذرد آن چیست؟ آن همان جنبه عبودیت است آن منظور بنده در این مطالبی که گفته شده بود است که انسان برای همه مسائلش خوب باید دعا کند از خدا باید بخواهد از کی بخواهد خدایا علم ما را زیاد کن، خدایا گشایش به ما بده، خدایا سعادت به ما بده، خدایا عافیت به ما بده مریضها را شفا بده أَمّن یجیبُ المُضطَرَّ إذا دَعاهُ و یکشِفُ السّوءَ (سوره نمل آیه ٦٤) پس برای چیست؟ اینکه حمد بخوانیم برای شفای مریض پس برای چیست؟ اینکه برای مرضا دعا کنیم مرضای جسمی، مرضای باطنی پس چیست؟ اینکه برای گرفتاریها دعا کنید پس تمام اینها به جای خودش محفوظ است ولی صحبت در این است که در نهایت قضیه آنچه که محوریت افکار و سرّ و ضمیر و نفس ما بر او قرار گرفته است او عبارت است از خواست و اختیار و مشیت پروردگار باشد این مطلب باید مورد توّجه باشد اگر این مسئله مورد رعایت قرار نگیرد خوب جوابش چه می‌شود؟ به ما این را می‌نویسند آقا مگر نگفتید دعا کنیم مثلًا فرض کنید کنکور قبول بشویم چرا نشدیم؟ خوب نشدی که خوب نشدی صلاح، آقا مگر نگفتید دعا کنید مریض ما شفا پیدا می‌کند پس چرا فوت کرد خوب صلاح بوده بمیرد دیگر آقا مگر شما نگفتید دعا کنیم گشایش پیدا می‌کنیم پس چرا هنوز زیر بار قرضیم، آقا چرا؟

اینها همه برای چیست؟ همه برای این است که آن محوریت فراموش شده آن محوریت و اصل و اساس برای دعا که غلبه و خواست مشیت پروردگار بر خواست و مشیت ماست او در این دعاها فراموش شده او منظور نظر بنده بوده که باید انسان یک دعا داشته باشد و آن عبارت است از مقام عبودیت البتّه خوب برای مریض هم باید شخص دعا کند برای نمی‌دانم موتا هم باید دعا کند برای گرفتاریها هم انسان باید دعا کند درست شد در این وضعیتی که انسان دعا کند آنگاه خدای متعال آنچه را که برای ترقّی او و رشد اوست انجام می‌دهد برای رشد اوست انجام می‌دهد ولو اینکه مخالف با همین نظر ظاهری او باشد با همین توقّع او باشد و

کم له من نظیر که اینقدر راجع به این مسئله از بزرگان و از اولیا موارد و حکایاتی نقل شده است که چه بسا کارها و توقعاتی را که و تخیلات و دعاهائی را که افراد انجام می‌دهند اینها این دعاها بر خلاف مصلحت آنها و بر خلاف است نفس آنها نفسی است اگر بخواهد این عمل انجام بگیرد آن نفس توقف می‌کند حرکت نمی‌کند نفس آن، همین برای یک فرد دیگر اشکال ندارد امّا نفس این شخص به یک کیفیتی است که اگر این گشایش بخواهد برای او باشد جلوی رشد او را می‌گیرد و اگر انسان بر این قضیه مطلع بشود خودش پیشاپیش استقبال می‌کند امّا صلاح نیست که مطلع بشود اگر مطلع بشود که فائده ندارد خوب می‌داند الان، فرض کنید که من باب مثال شما بدانید الان اگر بخواهید مسافرت کنید به فلان شهرستان و خیلی هم مایلید و در آنجا یک مجلسی است یک جربانی است دوستانتان را ببینید تفریحی بخواهید انجام بدهید اگر بخواهید در آنجا شرکت کنید با تمام شوق و رغبت و اشتیاقی که دارید فرض کنید که در آنجا وسیله شما در آن موقعیت خطرناک سقوط می‌کند و شما به درّه ساقط می‌شوید و از دنیا می‌روید درست شد اگر برای شما این مسئله روشن بشود یا در مکاشفه روشن بشود یا در خواب روشن بشود که این سفر شما با این پدیده روبرو است درست، اگر صد میلیون به شما هم بدهند نمی‌روید کی برود مگر دیوانه است کسی برود مگر کسی دیوانه است بخواهد برود کسی که بداند اگر اینجا را برود در خطر می‌افتد درست شد حالا اگر برای شما روشن بشود و نروید هنر کردید دیگر هنر نکردید این که انسان عبور می‌کند در وقتی است که پا روی نفس بگذارد و با عدم اطلاع از عواقب این عمل را انجام بدهد آنجاست که حرکت می‌کند اگر اطلاع داشته باشد فائده ندارد هر بچه هم این را نمی‌کند بچه هم باشد این کار را انجام نمی‌دهد مگر یک شخصی دیوانه باشد درست شد لذا خدای متعال حقائق اشیا را از این نقطه نظر بر ما مخفی کرده است که ما در مقام انتصال و اطاعت موجب رشد نفسانی خودمان بشویم پرده‌های جهل به واسطه سرکوبی نفس آن پرده‌ها کنار برود امّا در مقامی که خود نفس رغبت داشته باشد خود نفس اشتیاق داشته باشد خوب در آن مقام رشد وجود ندارد از این جهت امام صادق علیه‌السّلام در اینجا می‌خواهد این را بفرمایند شخص وقتی به مقام عبودیت می‌رسد که تمام اشتغالش و تمام کارهایش این دیگر از مرتبه نفس بیرون آمده باشد این کار را انجام بدهم بهتر است یا نه دیگر در کارش نباشد وقتی انسان خودش را کنار گذاشت و خود را مملوک دیگری دید و خود را عبد دیگری دید و برای خودش دراینجا حساب باز نکرد طبعاً کارهایش آن خواهد شد که او خواهد طبعاً افعال او به همان کیفیتی خواهد شد که او می‌خواهد دیگر از تمرکز روی یک عمل باز خواهد داشت.

یادتان رفته حکایتی را که‌مرحوم آقا در *روح مجرد* در مورد آقای حدّاد حکایت کردند وقتی که در منی با آن فرد عالم برخورد کردند که آمده بود و اظهار ناراحتی می‌کرد و این چه وضعی است و این چه اوضاعی است نمی‌دانم اینجا مناست و گوسفند می‌کشند و نمی‌دانم احراممان خراب می‌شود و نمی‌دانم این مردم می‌آیند

می‌نشینند و آن نمی‌دانم فرض کنید که آثار چیز بر این احرام بار می‌شود و آن یکی گوسفند می‌کشد نمی‌دانم حوله احرام ملبس می‌شود امثال و ذلک این دیگر چه احرامی است دیگر این دیگر چه توجهی است دیگر و چه ناراحت شده بود به هم ریخته بود اوضاعش به هم ریخته بود حجّ را داشت بر خودش خراب می‌کرد آثار حجّ را دیگر در وجود خودش عین همان کاری که الان دارند می‌کنند، عین همان کاری که الان دارند می‌کنند حاجی الان باید بلند شود برود با توّجه و با حضور قلب باید برود طواف را انجام بدهد سعی را انجام بدهد من نشسته بودم دیدم یک شخصی آمده خیلی مضطرب آقا که چه کنم از بین رفت همه چیزم. چه شده؟ آقا داشتم طواف انجام می‌دادم یکی آمد شانه مرا آمد از من شانه مرا برگرداند به این سمت یک مقداری و من حرکت کردم رفتم حالا آمدم می‌گویند آقا اصلًا طوافت باطل است و نمی‌دانم سعی و گفتم برو آقا جان طوافت از طواف من هم قبول‌تر است در روز قیامت من ضامن بر اینکه گفت آقا می‌گویند شانه گفتم تو دور من چهار دور هم چرخ هم بزنی طوافت قبول است اشکالی ندارد این حرفها چیست درمی‌آورند به این نحو آن حالت نفسانی و حالت روحی حجّ را ما می‌گیریم و به جای او تشویش و اضطراب و دلهره و کدورت و شکّ و شبهه و یک انبانی از تأثرات و شکوک همراه با آن شخص به وطنش می‌فرستیم این حجّ شد؟ صد سال آدم نرود بهتر است یک همچنین درست اولیا آمدند راه را باز کنند مسیر را باز کنند راه انسان را به خدا نزدیک کنند راه انسان را به خدا نزدیک کنند من یک وقتی در یک جائی بودم یک شخصی از آقایان که از منتسبین به بعضی از افراد هست و آن شخص هم الان حیات دارد و فردی است که خیلی معنون و موجهه و معروف و مشهور و بله در این زمینه‌هاست آن می‌گفت ما با ایشان به حجّ رفتیم یا به عمره می‌گفت رفتیم از جدّه رفتیم برای جحفه و در جحفه محرم شدیم حالا یک شخص پیرمرد فرض کنید که در آن وقتی که این قضیه را نقل می‌کرد هشتاد هفتادوپنج هشتاد سال از سنّ ایشان گذشته یک شخصی که صاحب رساله و صاحب تقلید و امثال و ذلک می‌گفت، می‌گفت همینکه ما احرام را بستیم یک مرتبه دیدم رنگ این آقا عوض شد شروع کرد بدنش به لرزیدن همینطور ناراحت گفتم آقا چه شده؟ چرا اینطور شدی؟ گفت من الان دارم این فکر را می‌کنم حالا که احرام را بستم چطوری از این احرام در می‌آیم. می‌فهمید یعنی چه؟ یعنی یک وقتی چه جوری می‌شودحالا این احرام را بستیم گفتم به او پیرمرد می‌گفتی در نیامدی که نیامدی مگر می‌خواهی ازدواج کنی که حالا از این احرام حالا چه طوری می‌خواهی در بیایی فرض کن تا آخر عمرت در احرامی حالا چه طور می‌شود حالا می‌گوید چطوری از این احرام در می‌آیم با این وضعهائی که می‌بینم با این شکهائی که وجود دارد با این کارهائی که اگر انسان بخواهد انجام بدهد با این مبطلات احرام که ممکن است باشد با این وضعی که می‌آید این چه جوری می‌شود حالا این ماتم گرفته هنوز احرام حوله را روی سرش نینداخته دارد می‌لرزد از اینکه چه جوری این احرامش را تا آخر به سلامت حالا فرض کنید که تا عصر هم بیشتر نیست مگر اعمال عمره چه قدر طول می‌کشد، چقدر

طول می‌کشد؟ دارد در این تردید به سر می‌برد حالا متوّجه شدید اوضاع چه خبر است. هفتاد سال هشتاد سال از سن یک نفر بگذرد که شخص در تمام مسائل و روایات و فلان و بالا و پائین و غور و اینها کرده باشد خودش یک عمل می‌خواهد انجام بدهد هنوز نمی‌تواند مانند یک نفر عادی، عادی خیابانی بلند شود بیاید این عمل را انجام بدهد درست، این را می‌گویند سیر قهقرا. آنچه را که تا به حال بوده است در بُعد از خدا پیموده شده آقای حدّاد چه فرمودند به آن شخص گفتند چه خبر است؟ همه چیز را به هم ریختی همه دنیا را نجس کردی همه دنیا را به هم ریختی همه دنیا را، چه شده حالا، یک خورده حالا یک ترشحی شده به تو بگیر بنشین بابا بنشین کارت داریم بنشین آن نشست فرمودند یک شخصی رفته بود پیش یک بزرگی خواندید دیگر رفته بود پیش یک بزرگی گفت استادتان چه به شما یاد داده چه تعلیمتان کرده گفت: امرها بالالتزام بالطاعات و الاجتناب عن الذنوب ما را امر کرده که دقیقاً سر ساعت فلان کار را انجام بدهیم فلان عبادت را انجام بدهیم فلان عمل خیر را انجام بدهیم اینطرف و آنطرف هیچ تکانی هم نخورد قضیه و از گناهان هم بپرهیزیم مواظب باشیم کاملًا او در جواب گفت: تلك مجوسية محضة؛ هلّا أمركم بالتبتّل إلى الله والتوجّه إليه برفض ما سواه؟! چرا به شما نگفت که از خودتان بیرون بیائید چرا به شما نگفت که دیگر غیر از او چیزی نبینید چرا به شما نگفت که افکارتان را به جای اینکه متوّجه به تأثیر و تأثرات ظاهری در اعمال و عبادات کنید به او توجه کنید دیگر اصلًا نگاه نکنید چرا به این شما را امر نکرد ببینید این مقام، مقام عبودیت است امام صادق می‌خواهد انسان را به این مقام ببرد یعنی عبد اینکه همه اشتغالش منحصر باشد یعنی از خودش دیگر بیرون بیاید بدی و خوبی را در اعمال نبیند او گفته است انجام می‌دهم، او گفته است انجام می‌دهم، او گفته است این کار را انجام می‌دهم او گفته است نه اینکه این چه اثری دارد این را انجام می‌دهم برای این که این اثر را داشته باشد که اگر ندید در مقام بر بیاید چه شد؟ چرا نشد؟ درست، چرا پس اینطور نشد؟ عبد آن عبدی است که در مقام اطاعت خود را دیگر نبیند که این عمل برای رسیدن به اوست به قول خواجه در اینجا خیلی عالی می‌فرماید این شعر الان به ذهنم آمد از ایشان

ولی تو تا لب معشوق و جام می‌خواهی *** طمع مدار که کار دگر توانی کرد

بله انسان باید برای رسیدن به او اهتمام داشته باشد امّا این یک مرتبه‌ای دارد از این مرتبه به بعد دیگرخواست باید برود کنار، عمل را انجام می‌دهم برای اینکه از آنجا جاذبه‌های الهی بیاید بارقه‌ها بیاید پس برای این شد بلند می‌شوم این کار را انجام می‌دهم برای اینکه حالم خوب بشود برای حال انجام دادی به حجّ می‌روم برای اینکه وضعم دگرگون بشود برای وضع رفتی پس تو حجّ انجام ندادی تو تا لب معشوق وصل او را می‌خواهی و جام او را می‌خواهی و استفاده از آن شرابهای معنوی را برای خودت می‌خواهی طمع مدار که کار دگر توانی کرد نه به آنجائی که بزرگان رفتند نمی‌رسی باید از خود بیرون بیائی باید دیگر در خود چیزی

را نبینی احساس نکنی آن مقام عبودیت که در تو پیدا شد آنوقت آن زمانی است که مرحوم آقا فرمودند: انسان می‌رسد به یک جا می‌بیند همه کارها را که انجام داد همه را از خودش سلب کرده اوّل خوب نظر به افعال داشت بعد خوب عمل به عوام آن نظر را برداشت بعد تسلیم پروردگار شد آمد، آمد به یک جا که می‌رسد در آنجا که می‌خواهد دیگر خودش را کنار بگذارد و از خودش بگذرد همه اینها برای آن است دیگر برای این است که به وصل برسد می‌گوید خدایا عمل را انجام می‌دهم برای اینکه به تو نزدیک بشوم. به آن مرتبه که می‌رسد می‌بیند دیگر این کار کار او نیست اینجا مرحوم آقا می‌فرمودند: اینجا کار کار امیرالمؤمنین است می‌آید و با آن اکسیری که دارد مگر راجع به امیرالمؤمنین نمی‌گفتیم راجع به حضرت که داریم در آن زیارت آن حضرت داریم که شهادت می‌دهم که تو اکسیر اعظم هستی آن اکسیری که می‌آید و می‌زند و آنجا آن ماهیت را برمی‌گرداند و انسان را از آنجا بیرون می‌آورد آنجا دیگر یک جایی است که انسان احساس می‌کند آنجا نمی‌تواند خودش وبا اراده خودش و با اختیار خودش دیگر در آنجا کاری انجام بدهد انشاء الله خداوند قسمت کند و همه ما را مشمول رسیدن به این نعمت عظما قرار بدهد بنابراین آنچه که از این روایت از این فقره به دست آمد این است که امام علیه‌السّلام می‌خواهند بفرمایند همانطوری که این معنا با سائر فقرات تناسب داشته باشد که انسان در مقام عبودیت باید از خواست خودش دست بردارد وقتی که خودش را کنار گذاشت و میل خود را کنار گذاشت دیگر نگاه می‌کند هر چه را که او می‌خواهد انجام می‌دهد همین هر چه را که او می‌خواهد عمل می‌کند، هر چه را که او نمی‌خواهد چون او نمی‌خواهد عمل نمی‌کند حالا به نتیجه فکری و تخیلی خودش برسد یا به آن نتیجه نرسد آن دیگر یک مطلب، مطلب دیگری است انشاء الله امیدواریم که خداوند متعال دست همه ما را بگیرد و ما را به این مرتبه که مورد نظر اولیا اوست ما را برساند.

اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد